

مجرم : اسد الله سروری رئیس سابق د افغانستان گتو ساتوونکی اداره (اگسا)

دوسیه ای اسد الله سروری

سلام به شما خواننده های ارجمند و گرامی !

گرچه قرار است که اسدالله سروری همین فردا یا پس فردا یا بروز بیستم ماه فیروزی محاکمه گردد و پاسخگوی جنایات و قتل های متعددی باشد که مسئولیت آن بدوش وی و رهبران و عاملین حزب به اصطلاح دموکراتیک خلق و کودتای هفت ثور و رهنمایی های کا-گی-بی میباشد و می بایست در مورد محکمه اسد الله سروری بسیار پیش تر از امروز مینوشتیم و یادی از دوستانیکه آنها را شخصا میشناختم و از کودتای هفت ثور به بعد گرفتار شدند و زیر لت و کوب شکنجه جان دادند، به تفصیل یادی مینمودم و اسنادی مفصل را به خواننده های ارجمند تقدیم میداشتم اما بایست خاطر نشان سازم که من با عده زیادی از بازماندگان شهدائی که توسط حزب دموکراتیک خلق و در زمان ریاست اگسا و کام و بعدا خاد به قتل رسیده اند و یا شکنجه شده اند، تماس هایی برقرار داشته ام که فرزندان و اعضای خانواده آنها حاضر اند در محکمه ای بین المللی برضد اسدالله سروری و شرکا نه تنها اقامه دعوا نمایند بلکه در کرسی شهادت بنشینند. من شخصا حاضرم آنچه را در این جا مینویسم در هر محکمه ای که دایر میگردد ، شهادت بدهم و در مورد صحت گفته هایم شواهدی زیادی ارایه دارم. من در سال های-1978 و 1979 گزارشهای مفصلی در مورد گرفتاری ها و پیگردها و لت و کوبهای که عاملین آن پرچم و "خلق" بودند، از کابل نوشته و برای دوستانم در جرمنی روان کرده بودم که همه خوشبختانه در نشرات و ارگان مرکزی اتحادیه عمومی محصلین افغانی یا 23 ثور همان وقت نشر شده اند. در همان وقت اتحادیه عمومی محصلین افغانی بخاطر افشای جنایات اسدالله سروری و شرکا ابتکار تظاهرات برضد سفارت پرچم و "خلق" و افشای جنایات اش را داشت که توسط نظر محمد سفیر خلقی به جان محصلین با گلوله ای تفنگچه آتش گشوده شد. با آنهم اتحادیه عمومی محصلین افغانی در تمام نشرات و عملکردها و تظاهراتش لحظه از افشای جنایات پرچم و "خلق" و شوروی و دیگران عقب نشینی نکرد. امروز که بیست و هشت سال از آن روز ها می گذرد ، باز هم نام چند عزیز و زنده یاد را مینویسم که امروز در میان ما نیستند و در زیر شکنجه های حزب به اصطلاح دموکراتیک خلق جان داده اند. مسئول قتل آنها اسدالله سروری و رهبری حزب شان و مشاورین شوروی شان است. بخاطر بسپاریم که کودتاچیان بعد از کودتا هفت ثور اعلان نمودند که سه دشمن دارند .

یک : اخوان الشیاطین

دو : ناسیونالیستهای تنگ نظر

سه : افراطی های چپ

در ماه های اول کودتای به گیر و گرفت کسانی شروع کردند که آنها را مخالف خود میپنداشتند.. تره کی وحفیظ الله امین بار ها میگفتند که "ما انقلاب کرده ایم و دو طرف وجود دارد. انقلاب و ضد انقلاب. بی طرف یعنی بیشرف" و به گیر و گرفت شدت بخشیدند. انهایرا که من از نزدیک میشناختم و در سال اول و دوم کودتای هفت ثور گرفتار شدند و تا امروز از مرده و زنده آنها خبری نیست، آری من از آنها نام میبرم و اگر نامی افرادی از قلم میمانند، از پیش معذرت میخوام.

یک: غوث شجاعی استاد فاکولته علوم بشری و استاد فلسفه.

من غوث شجاعی را در ماه فبروری سال 1972 در شهر مونشن آلمان شناختم. من از افغانستان به نزد او سفر کردم تا مرا در درس ها و تحصیل در آلمان یاری رساند. غوث شجاعی از شاگردان ممتاز لیسه امانی بود. بعدا در فاکولته ادبیات کابل فلسفه خوانده و برای ادامه تحصیل و دریافت دکتورا به مونشن سفر کرده بود. او بعد از دریافت دکتورا در رشته فلسفه دوباره در زمان جمهوریت داود به افغانستان برگشت. کرسی فلسفه را در دانشگاه کابل بدست آورد. غوث شجاعی در گذر کلالی های دهمزنگ زندگی مینمود و متاهل بود و فرزندان داشت. بعد از کودتای هفت ثور او را گرفتند و تا امروز حتی قبرش را نمیدانیم که در کجا است. اسدالله سروری جواب گوید

دو: دکتور فتاح همراه را من شناختم و باری دکتور معالج من بود. او را نیز گرفتار کردند و بردند و تا امروز از قبر آن خبری نیست. اسدالله سروری جواب گوید که چرا همه زندانیها را شکنجه دادند، کشتند و حتی قبرهای شان تا امروز معلوم نیست.

سه: دکتور عبدالهادی غفوری را من از نزدیک میشناختم. نام پدرش عبد الغفور و نام پدر کلانش شاه طهماس بود. در قریه ویسل آباد چهاردهی (عهده ی به اشتباه واصل آباد مینویسند.) زنده گی مینمود، در روزهای اول کودتای هفت ثور او را گرفتند و تا امروز از او دیگر خبری نشد. پسر کاکایش سردار محمد فرزند مسجدی خان را هم در 24 حوت 1357 در هرات کشتند. باید اسد الله سروری و رهبران حزب دموکراتیک خلق جواب بدهند که کجاست قبر آنها و چرا آنها را شکنجه داده و بعدا کشتند. دکتور هادی غفوری از نادر دکتورهای بود که بعد از دکتور محمد هاشم کمال از دهکده ما به فاکولته طب به اثر تلاش و زحمت و درس راه یافته بودو سر انجام داکتر شده بود و امید مردم ما در دهکده ای ما بود. پیش از آن ما مریض های خود را پیش داکتر هاشم کمال میبردیم و وقتی او نمیبود سلمان یا دلاک قریه ای ما محمد علی خدابامرز هم دندان میکشید و هم زیر زبان را نشتر میزد و هم کدوگگ مینشانند و هم خراسک را به تالاق ما نشتر میزد و مادر ای خداد بیامرزی حبیب و عزیز یا خانم کاکا رمضان به حیث قابله سنتی و دایه در وقت ولادت به داد خانم ها میرسید. در همان شرایط دکتور هادی غفوری درس خواند و داکتر شد ولی او را کشتند و در زمان ریاست اسد الله سروری. تو خود حدیث مفصل بدبختی های ما را بخوان.

چهار: سیدحسن خان مدیر لیسه امانی یا نجات را از نزدیک و از زمان و دوران کودکی ام میشناختم. از میرزا عبدالرحیم خان و خویشاوندی آنها با میرزا عبدالعلی خان بارها شنیده بودم. فرزندان وی را هم میشناسم و میشناختم. هم سید محمد مصطفی را میشناسم و هم سید محمد عیسی را. مدیر لیسه امانی در رشته کیمیا تحصیلات عالی را در آلمان به پایان رسانیده بودند. او را بردند، شکنجه دادند و کشتند. رییس آگسا اسدالله سروری بود. رییس حزب نورمحمد تره کی و معاونین اش حفیظ الله امین و ببرک کارمل. باید اسدالله سروری جواب بدهد که به چه جرمی سید محمد حسن را کشتند؟

پنج: در قریه و یا دهکدهای ما یک جوان بنام بچه سید وجود داشت و او را به خاطر بچه سید میگفتند که پدرش آغا صاحب یا سید آغا صاحب در مقابل نانوائی مسجد جامع ویسل آباد دکاندار بود. از قرطاسیه تا مواد خوراکیه میفروخت. نامش سید محمد شاه بود و نام برادرش سید یوسف شاه. نام ماماهاش سید تراب و سید نضراب و سیر تیمورشاه. سید محمد شاه مکتب خوانده بود و در ریاست هوتلها کار میکرد. کار روز مره اش در هوتل کابل بود. به فرمان آگسا اورا بردند و تا امروز از او دگر خبری نیست. اسدالله سروری باید جواب بدهد.

شش: همزمان و در یک شب با محمد شاه یک جوان دیگر را از قریه ای ما بردند و نام آن جوان کبیر جان بود. کبیر درس خوانده و تحصیل یافته و در راه بالای ویسل آباد در مقابل نانوائی کلانتر به نزدیکی خانه کاکا رزاق زنده گی میکرد. از مرده و زنده او تا حال خبری نیست. باید اسدالله سروری و سازمان آگساو شرکا جواب بدهند.

هفت: خروش را که ترجمان زبان انگلیسی بود و در کانتی ننتال کابل کار میکرد، گرفتار نمودند و بردند و کشتند. خسر بره او را نیز بردند و زندانی نمودند و کشتند. اعضای خانواده خروش تا امروز نمیدانند که قبر خروش و یا خسر بره او کجاست. تعداد زیادی را در رابطه با خروش گرفتار نمودند که من در آیندهای نزدیک نامهای هر یک شانرا باز به نشر میسپارم.

هشت: جوانی را که واحد بشر دوست نام داشت و از لیسه عالی نادریه فارغ شده و تحصیلات عالی اش را در لندن بپایان رسانیده بود، از منطقه نوآباد ده افغانان گرفتار نموده و بردند و تا امروز از مرده و زنده آن خبری نیست. در زندان پلچرخ تا مدتها زندانی بود و شنیده ام که استاد حیدر رئیس دانشگاه کابل هم با بشر دوست در زندان پلچرخ همسایه بوده است. اسدالله سروری باید جواب بدهد.

نه: دو تن از دوستانم که تحصیلات عالی در جرمنی داشتند یکی انجنیر خلیل و دیگری شاه آغا راشد. هر دو از آلمان به افغانستان برگشتند و در یک شب عید قربان سال 1358 با عده بیشتر از پنجاه نفر گرفتار شدند و آنوقت اسدالله سروری رییس آگسا بود. من انجنیر خلیل و شاه آغا راشد را از نزدیک میشناختم و شاه آغا راشد عضو اتحادیه کیل بود و خلیل عضو اتحادیه بوخوم - دورتموند (اعضای اتحادیه عمومی محصلین افغانها در خارج)، از مرده و زنده هر دو تا حال خبری نیست.

"شاه آغا راشد در سال 1944 در کابل تولد شده، بعد از ختم دوره تعلیمی در لیسه نجات در سال 1964 در فاکولته اقتصاد کابل شامل شد. وی در سال 1968 تحصیل خود را در رشته اقتصاد ملی به پایان رسانیده و شامل کورس احتیاط گردید. بعد از ختم دوره عسکری به حیث مامور وزارت عدلیه مقرر گردیده و در اواخر سال 1970 بصورت شخصی برای تحصیل به آلمان آمد و در یونیورسیتی کیل در رشته جغرافیای اقتصادی

آغاز به تحصیل کرد. شاه آغا در جریان سالهای شصت میلادی که جنبش های سیاسی در کشور اوج گرفته بود، مانند بسیاری از روشنفکران دیگر علاقمند به مسایل سیاسی شد و اما خطوط فکری وی در جریان دوره عسکری طی صحبت های سیاسی در یک حلقه کوچک نظم نسبی گرفت... او عضو اتحادیه عمومی در خارج از کشور گردید... در خزان 1976 به وطن رفت و به مبارزات خود در آنجا ادامه داد. در حمله ای که بتاريخ هشت عقرب 1358 بالای سازمان اخگر از طرف خون آشامان کاگی بی صورت گرفت و بعد از شکنجه های وحشیانه بدست جلا دان شهید گردید " _ (فشرده گزارش از شماره 23 ثور قوس 1361 دسامبر 1982 اقتباس گردید). در مورد زنده انجنیر خلیل و دهان جوان هم رزم اش نبشته مفصلی از طرف سازمان اخگر منتشر شده بود که همین حالا متأسفانه به دسترس نیست و به یک جوانی که زیاد مینویسد در مورد قتل های سیاسی تحقیق میکرد، جزوه های را به امانت سپرده ام که امید به زودی بدست بیآورم و با ارائه اسناد بیشتر به شما بتوانیم اسد الله سروری را در محکمه برآن داریم تا جواب بگوید.

ده : دکتور سید احمد فراهی را که از نزدیک میشناختمم و با دیپلوم سرخ در رشته طب عدلی از شوروی برگشته و همه او را سید احمد ناپلیون میگفتند. او را بعد از کودتای هفت ثور بردند و تا امروز من نمیدانم که قبرش در کجا است.

یازده : استاد غفور سلطانی که تحصیلات اش را در شوروی به پایان رسانیده بود و در کابل استاد بود ، بردند و تا امروز از مرده و زنده آن خبری نیست. اسد الله سروری باید پاسخ گوید.

دوازده : ببرک محمودی، فرزند دکتور عبدالرحیم محمودی را که محصل فاکولته دامپزشکی یا وترنری در سال 1357 بود ، گرفتار نموده و تا امروز از مرده و زنده آن خبری نیست. باید اسدالله سروری پاسخ بگوید.

سیزده : قاسم و اهب را از کابل گرفتار نمودند و بردند و تا امروز از مرده و زنده آن خبری نیست . یک عکس از قاسم و اهب و دوستان در زندان دهمزنگ به نزد است که در زمان سلطنت ظاهر شاه زندانی بوده است ، آن آخرین عکس وی به نزد است که امید در رابطه به همین موضوع به نشر برسد .

چهارده : آقای زیرک را از دار الوکاله اش گرفتار نموده و بردند که تاحال از زنده و مرده وی خبری نیست. اسد الله سروری باید پاسخ بگوید.

پانزده : محمد اکرم یاری را که استاد در لیسه خوشحال خان و بعدا در لیسه محمود طرزی بود و در سال 1357 بعد از کودتای ثور در جاغوری رفته بود، از جاغوری گرفتار نموده و به زندان بردند و تا امروز از مرده و زنده او خبری نیست. باید اسد الله سروری پاسخ بگوید.

شانزده : دکتور محمد صادق یاری را که بعد از کودتای هفت ثور در هلمند ایفای وظیفه مینمود ، گرفتار نموده و راهی زندان ساختند و تا امروز از وی خبری نیست. اسد الله سروری باید پاسخ بگوید.

هفده : عبد الباری را با جوانان دیگر از قندهار گرفتار نموده و راهی زندان نمودند. تا امروز از مرگ و زندگی آنها خبری نیست. باید اسد الله سروری پاسخ بگوید.

هجده : حیدر علی لہیب را کہ استاد بود ، در کابل گرفتار نموده و راہی زندان ساختند و تا امروز از مرگ و زندگی وی خبری نیست. یک قطعہ عکس وی را برای نشر ارسال میدارم.

زده : اقبال را کہ زاد گاہ اش تگاب بود و خود محصل فاکولتہ حقوق . از لیلیہ و خوابگاہ پوهنتون یا دانشگاه کابل گرفتار نموده و بسوی زندان روان کردند. تا امروز از مرگ و زندگی او خبری ندارم. اسد اللہ سروری باید جواب بگوید.

بیست : عبد الا اللہ رستاخیز را از ہرات گرفتار نموده و بہ شکنجہ گاہ فرستادند. باید اسد اللہ سروری جواب بدهد.

بیست و یک : وقتی کہ احمد ظاہر در راہ سالنگ بہ شہادت رسانیدند. فضل احمد نینواز مانند ہمہ برآشفته بود و برضد دار و دستہ امین و اسد اللہ سروری در جایی سخن گفته بود. در نتیجہ فضل احمد نینواز را در ماہ اسد 1358 گرفتار نموده و بہ زندان بردند و تاحال از زندہ و مردہ آن خبری نیست.

بیست و دو : سلطان جان در لیسہ حبیبیہ ہم صنفی من بود . او با مسحور جمال پرچی شناختہ شدہ در روز انتخابات نمایندہ های صنف یازدہم و او برای شورای مکتب اختلاف خود را مطرح کردہ بودو در رای گیری کہ میخواست مسحور جمال بہ نفع عزیز یکی از جوانان پرچی رای گیری را فیصلہ کند ، اظہار مخالف کردہ بود. چون نمایندہ صنف ما نور الرحمن میگرددید . بخاطر این حرکت انتامجویانہ بعد از 7 ثور مسحور جمال و ہم مسلکان اش مخالفین را بہ زیر شکنجہ و ساطور اسد اللہ سروری روان کردو پرچمب ها و خلقی ها مشترکا باعث شدندکہ سلطان جان از بی بی مہرو گرفتار گردد و در زندان جان داد. سلطان جان در زندان پلچرخ با فاروق فارانی ہمسایہ بود.

یک قطعہ عکس دوران مکتب و جوانی او را در ہمین جا برای شما ضمیمہ ہمین دوسیہ میسازم.

بیست و سوم : اسد معلم لیسہ امانیرا گرفتار کردند. فتاح را گرفتار کردند ، محسن را گرفتار کردند ، برادر عزیز طغیان فرزند خادم بیک را گرفتار کردند و شکنجہ ها دادند و ده ها نفر دیگر را. در شمارہ بیست و یکم 23 ثور سال 1358 میخوانیم کہ :

" بتاریخ دوشنبہ و سه شنبہ 21 و 22 عقرب 1358 طبق گزار ش رسیدہ از افغانستان و خبر رسانی های جهان ، دولت خونخوار امین این شاگرد وفادار ترہ کی خائن لستی از زندانیان سیاسی را کہ در زندانهای کابل در اثر شکنجہ های غیر انسانی روسہای آدمکش و سازمان " اگسا" جان خود را از دست دادہ اند ، در مقابل وزارت داخلہ کابل بہ نمایش گذاشت. این لست کہ شامل دوازده ہزار شہید تنها از شہر کابل میشود ، یک بار دیگر چہرہ سوسیال فاشیستی رژیم را بہ نمایش گذاشت" (اقتباس از 23 ثور شمارہ 21)

بیست و چہارم : - طاہر بدخشی را از ریاست دار التالیف وزارت معارف گرفتار نموده و در کشتارگاہ پلچرخ کشتند . واصف باختری کہ خود زندانی بود، مرثیہ ای برای طاہر بدخشی سرودہ بود کہ امید وارم با ہمین مطالب بہ نشر برسد. اسد اللہ سروری باید جواب بدهد.

بیست و پنجم : در یکی از روزهای تابستان سال 1358 دو تن از معلمین که زندگی مخفی داشتند، در مخفی گاه شان به من گفتند که خبر رسیده که امروز داود سرمد ، حسین طغیان و عزیزجان اوریخیل را از قلعه غیبی گرفتار نمودند. در آن روز ها وقتی نام اگسائو اسد الله سروری را میشنیدم مرگ را در برابرچشما نم مجسم میساختم. با شنیدن گرفتاری آنها در تلاش شدیم تا دو استاد را یکبار دیگر به مخفی گاه های دیگر ببریم. در همین جریان خبر دادند که استاد عبد الله فرمولی را هم گرفتار ساخته اند. استاد عبد الله فرمولی در لیسه حبیبیه استاد ما در زبان انگلیسی بود. زمین و زمان سرم فروریخت و نزدیک بود خون سردی را از دست داده و دچار حرکات آوانتوریستی یا ماجراجویی گردم. یک از دو معلم که بعدا در روز روشن و در نزدیکی پل آرتل توسط ماشیندار نصب شده بروی تانک کشته شد و عزیز طغیان نام داشت ، بمن گفت : " فراموش نکیم که باید قلب گرم و مغز سرد داشته باشیم" . امروز باید اسد الله سروری جواب گوید که چرا جوانانرا بردند و در زندان کشتند و یا در روی سرک و در ملای عام. استادی دیگر را در شمالی جا بجا ساختم و خوشبختانه تا امروز زنده است و باوی از آن روز ها و یاران رفته یاد میکنیم. حتما در محکمه به مثابه شاهد برضد اسدالله سروری خواهد آمد.

اگر در مورد سجایای دوستان ای که در بالا نام بردم و از نزدیک با آنها آشنا بودم ، بنویسم ، کتابی میگردد به بلندی شاید بلند ترین کتابها ولی در این بیست و هفت سال مجال نیافتم تا در مرد یاران از دست رفته بنویسم. اینک در آستانه محاکمه اسد الله سروری این دوسیه را مینویسم و یکبار دیگر به تاریخ میسپارم.

اما در مورد اسناد اسد الله سروری که گویا مفقود شده است بایست خاطر نشان سازم که :

وقتی اسد الله سروری از یمن به هند برگشت و در هند محکمه ای برضد وی دایر شد و بعدا به طرف کابل رفت . جنگهای شدیدی در کابل میان تنظیم ها جریان داشت.

شورای هماهنگی میان عبد الرشید دوستم ، گلبدین حکمتیار، عبدالعلی مزاری و صبغت الله مجددی بوجود آمده بود. در کابل و پنجشیرو پروان عده ای از دوستان بمن گفتند که :

در روز یازدهم جدی برابر به اول جنوری همان سال که سالگرد تاسیس حزب دموکراتیک "خلق" بود ، در کابل کودتایی برضد مسعود سروسامان داده شده و شورای هماهنگی قرار بود که بعد از پیروزی کودتا به قدرت برسد و صبغت الله مجددی رییس دولت شود و همزمان از طرف پاکستان و ایران و بعدا امریکا و اروپا هم به رسمیت شناخته شوند. یک شاهد زنده و عینی برایم گفت که " در ساعت بین سه و سه نیم شب من و آمر صاحب مسعود در یک اتاق در قرار گاه خوا ب بودیم که دروازه اتاق ما کوبیده شد. محافظ ما گفت اجازه است ؟ پرسیدم که خیریت است ؟ گفت نه . مسعود هم سرجایش نشست و گفت چه خبر است ؟ آن محافظ گفت جنرال بابا جان آمده و خبری عاجل دارد.

مسعود گفت به جنرال بابا جان بگویند بیاید. او آمد و مسعود پرسید که چه گپ و خبر است ؟ بابا جان گفت : کودتا میکنند ! کی ها کودتا میکنند ؟ گلبدین و دوستم و مزاری و مجددی و همین ها. بابا جان به روی خریطه و نقشه همه جاها را نشان داد و مسعود که بی از او چندان خواب نداشت ، بیدار شده و اقدام به خنثی نمودن کودتا نمود . مواضع اصلی و کلیدی از هرطرف محافظت میشد و در روز یازدهم جدی در روز روشن کودتا

خنثی شد. در جریان روز عکس های ببرک کارمل در شهر پخش میگردید. در همان روز محمود بریالی برادر ببرک گرفتار شد. اسد الله سروری گرفتار شد و ضیا نصری " در همان لحظه ها بالای طیاره جنرال مومن در شمال مملکت آتش گشوده شد و او را کشتند و نه گذاشتند که برضد کودتا در کابل شرکت کند و راز های دیگر. این صحبت را در همین جا بصورت ناتمام می گذارم. چون راز های نهفته در این گزارش بود و است. کدام زمانی که لازم باشد شاید ادامه این گزارش را بنویسم. هم اکنون که میگویند اسناد گم شده است ، در این گپ باریکی ای وجود دارد و آن اینکه :

اگر محکمه در کابل دایر گردد و اسد الله سروری در مورد گرفتاری اش سخن گوید، گپ " شورای هماهنگی " به میان می آید. امروز صیغت الله مجددی رییس مشرانو جرگه است ، عبد الرشید دوستم رییس ارکان وزارت دفاع افغانستان است. خلیلی رییس حزب وحدت معاون رییس جمهور است. اگر از ضیا نصری خبری نیست، قصه های هاشمیان به میان می آید و گپ به رسوایی های غیر قابل پیش بینی میکشد. راز های ناگفته از سال 1992 تا پایان حکومت طالبان و روابط تنی، گلاب زوی و وطن جار در میان می آید. بنا" محکمه در کابل با مصلحت برخورد خواهد کرد.

از اینرو باید اسد الله سروری در محکمه بین المللی کشانده شود. او حق دارد وکلای مدافع داشته باشد. وکلای مدافع اش باید از او دفاع کنند و مخالفین هم باید بتوانند به مثابه شاهد در محکمه علنی حاضر شوند و از خود وکیل داشته باشند تا اقامه دعوا کنند. اگر محکمه در لاهه دایر گردد ، ممکن اسد الله سروری مطالب ایرا به زبان بیاورد که راز های نا گفته اند و باید محکمه بین المللی باشد.

هموطنان گرامی ام !

این دوسیه را در همین جا به پیشگاه تاریخ و به وجدان های بیدار میسپارم و امید وارم که جنایت کاران در محکمه به کیفر اعمال شان برسند و گامی ولو کوتاه برای تحقق عدالت برداشته باشیم.

باقی سمندر . 17 فبروری سال 2006 .

یاد داشت عاجل و ضروری :

خواننده های ارجمند و گرامی !

در دوسیه اسدالله سروری چند مطلب دیگر را به مثابه ضمیمه عاجل اضافه می نمایم :

یک : دین محمد محمودی که برادر رحیم محمودی (ساریان) و هادی محمودی بود و تحصیلات عالی را در شوروی در رشته معادن بپایان رسانیده بود ، زندانی شد و در کشتار گاه پلچرخى نیست و نابود گردید. اسد الله سروری باید جواب بگوید.

دو : محمد کاظم داد گر ، لطیف محمودی، مسجدي، زریاب ، شیر علم ، نجیب ، بشیر بهمن ، حفظ صارم ، اشرف ، داکتر هادی که در هرات متولد گردید و از دوستان نزدیک حفیظ صارم دیوانچه گی بود ، عزیز ، و صد ها شرافتمند دیگر در باستیل پلچرخى توسط حزب به اصطلاح دیموکراتیک خلق نیست و نابود گردیدند که اسد الله سروری و شرکا بایست جواب بدهند. من در آینده نزدیک مطالب مفصل و مستند ای باز هم خدمت خواننده های ارجمند تقدیم میدارم.

سه : در مجله های نامه خراسان نشریه ماهنامه انجمن فرهنگی مهاجرین افغانستان در ایالت متحده امریکا منتشره سالهای ، 1991 و 1992 خاطرات شکر الله کهگدای سابق استاد دانشگاه کابل منتشر شده بود که خود سندی معتبری به شمار می آید و خوشبختانه شکر الله کهگدای میتواند به عنوان شاهد زنده برضد اسد الله سروری و شرکا در کرسی شهادت قرار بگیرد از حق دفاع نماید.

چهار : آقای نوری که خود سالها در زندان پلچرخى بوده و خاطرات شان را منتشر ساخته اند، خوشبختانه زنده و سالم از چنگ جنایت کارها بیرون شده اند و در آینده من فشرده خاطرات نوری را در همین صفحه خدمت خواننده ها خواهم گذاشت.

پنج : شکنجه گاه کابل یا سیمای زنده به گوران قلعه مرگ (زندان پلچرخى) نام کتاب وزین ای است که به همت ذبیح الله امان یار منتشر شده است و خاطرات از زندان پلچرخى و زندانیان را برای ما و نسل های بعدی به رشته تحریر در آورده است. این کتاب سند بزرگیست که در محکمه اسد الله سروری می باید بدان استناد ورزید.

شش :

در شماره های متعدد 23 ثور ارگان مرکزی اتحادیه عمومی محصلین افغانی مطالب ای مستند به نشر رسیده بودند ، که در آینده نزدیک به پیشگاه خواننده های گفتمان خواهم گذاشت.

هفت :

سندی به امضای امان الله عثمان مدیر تحقیق ریاست عمومی آگسا در همین بخش منتشر میگردد که فرمان گرفتاری :

1 - محمد داود ولد محمد اکبر

2- عبدالمالک ولد عبد الجبار

3- عبدالرشید ولد عبدالقادر

4- محمد صابر ولد حضرت شاه

5- عبدالستار ولد احمد جان

6- محمدشاه واصف باختری ولد محمد الله خان

7- توریالی ولد گل محمد

8- شفیع ولد محمد عمر

... میباشد. خوشبختانه امروز واصف باختری زنده و سلامت اند و میتوانند به مثابه شاهد در محکمه بین المللی فرخوانده شوند.

این سند همین حالا به پیشگاه تاریخ افغانستان پخش میگردد و باشد تا عدالت بر استبداد چیره گردد.

به یقین در تمام زندانهای افغانستان تعداد زیادی از هموطنانم در زمان حاکمیت تره کی امین و ببرک و نجیب به اسارت کشیده شده و مورد شکنجه و عذاب قرار گرفته و عده ای هم به شهادت رسیده اند. کشته شده گان هم کارگرو بودند، هم دهقان و زحمتکش، هم مامور بلند رتبه و پایین رتبه و هم عسکر و افسر و هم و متعلم و هم محصل و هم تبنگ فروش و گلکار و نجار و زحمتکش، هم تجار و هم بزاز و هم دارای شغل و بی شغل. هم دارای اعتقاد های مختلف اعم از هندو، مسلمان یا سیکه، سیاسی اعم از علاقمند گروه های متشکل و نیمه متشکل اسلامی، شعله ای، گویا ستمی، مساواتی، افغان ملتی، و علاقمند تشکلات راست و چپ.

اخگری، ساووی، سامائی، سازائی، پیکاری، سرخائی، رهایی، دسته پیشر و کارگران، عیاران خراسان و ده ها سازمان و گروه خورد و بزرگ که اعضا و کادر هایشان شکنجه شده و اعدام گردیدند. اسد الله سروری بایست جواب بدهد.

فراموش نکنیم که تعداد زیادی از اعضای و علاقمند ان پرچم هم در پلچرخی زندانی شدند و به کشتار گاه توسط باند امین و ترکی و اسد الله سروری قرار گرفتند. وقتیکه اقبال وزیری رئیس امور سیاسی وزارت دفاع بود، تعدادی زیادی از عساکرو صاحب منصبانرا به زندانها و کشتار گاه ها روان کرد. که باید وی نیز در محکمه کشانده شود.

در زمانی که نجیب رییس خاد بود و بعد از آن هم تعداد زیادی مورد شکنجه قرار گرفته و به کشتار گاه روان شدند.

امیدوارم که وجدانهای بیدار قلم بدست بگیرند و پیش از محاکمه اسدالله سروری و بعد از آن این بخش استبداد و کشتار را روشن سازند... یار زنده و صحبت باقی - هجدهم فبروری

2006